

# پیمان الاهی در عهد عتیق

حسین کلباسی اشتری\*

## مقدمه

هرگاه از «عهد»، «پیمان» و مانند آن سخن به میان می‌آید، ذهن ما متوجه امری می‌گردد که دارای دو جهت است؛ یعنی به اصطلاح با مفهومی سروکار خواهیم داشت که از زمره مفاهیم اضافی است. عهد از سوی انسان، با کسی یا چیزی منعقد می‌شود و گویی در این حال، طرفین متعهد و ملزم به انجام کار یا قولی می‌شوند و در صورت عدم التزام باید متحمل خسارات یا تبعات ناشی از تخلف خود گردند.

در میان افراد و جوامع انسانی، همواره صورت‌ها و مراتبی از عهد، پیمان، میثاق و مانند آن وجود داشته و دارد و هیچ‌صورتی از صورت‌های حیات آدمی، خالی از این مقوله نیست، حتی آدمی گاه با خودش در انجام کاری عهد می‌بندد و گویی طرف او در این پیمان، وجود خودش بنفسه است؛ ولی عالی‌ترین شکل عهد و پیمان، پیمانی است که میان انسان و خدا (یا در برخی فرهنگ‌ها، خدایان) بسته می‌شود. این صورت از عهد با تمامی اشکال و اقسام پیمان‌ها و میثاق‌های رایج در جوامع بشری تفاوت داشته، مبدأ زایش بسیاری از آداب و عادات و شکل‌گیری برخی از شوون مادی و معنوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها شده است. این‌گونه از عهد و پیمان، گاه در صورت گفت‌وگوی میان انسان و خدایان ظاهر شده است؛ به‌گونه‌ای که مثلاً در سنت یونانی و ادبیات کلاسیک این قوم، اساطیر و قهرمانان (Mythos) نوعاً

\*. عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

موجوداتی بودند که طرف گفت‌وگو و تعامل با خدایان قرار می‌گرفتند. ظهور «تراژدی» یونانی نیز از همین‌جا آغاز گردید و حماسه‌سرایان و تراژدی‌نویسانی چون «آشیل» و «سوفوکل» و «اورپید» در آثار خود، روح واقعی و اساس حیات معنوی فرهنگ هلنی را به نمایش گذاردند.

تراژدی، حکایت رویارویی انسان با خدا یا خدایانی بود که در پی نمایش و تحقق خواست و اراده خود در عرصه زمین بود و این تقابل، گاه به‌غلبه اراده خدایان بر انسان و گاه به مصالحه میان آنان می‌انجامید. مصداقاً «پرومته» و «اودیپ» در مقابل «ژئوس» چنین وضعیتی داشتند و نویسندگان و مورخانی چون «هزیود»، «سوفوکل» و «آشیل» تصاویر گوناگونی از رویارویی انسان با تقدیر و خواست الاهی را ترسیم کرده‌اند. البته ناگفته نماند «پرومته» مظهر انسانی عصیانگر و تسلیم‌ناپذیر است که در برابر اراده خدایان می‌ایستد و اگر نتواند خواست فردی خویش را محقق کند، دست‌کم در جریان تقدیر عالم و تحقق مشیت‌الاهی خلل ایجاد می‌کند! از این رو اسطوره یونانی غالباً دست به خلق نوعی حماسه می‌زند که شرح قهرمانی‌های آنان را در شعر حماسی دوره هلنی مشاهده می‌کنیم. از یاد نبریم که اساطیر یونانی، عمدتاً چهره انسانی و ناسوتی دارند؛ هرچند که از قدرت و توانایی ماورایی برخوردار هستند.

از آن‌جا که نوشتار حاضر به بحث درباره معنای «عهد» در تورات — کتاب مقدس یهودیان — می‌پردازد، بد نیست بدین نکته اشاره کنیم که واژه «اسرائیل» یا همان یعقوبی که در جریان رویارویی و کارزار با خداوند، قدرت خود را نشان داد. و بر خداوند فایق آمده است، احتمالاً صورتی از انسان پرومته‌ای در سنت یونانی است و به عقیده نگارنده از مظاهر تأثیر فرهنگ و اساطیر یونانی بر مضامین عهد عتیق، همین نکته اخیر است؛ هرچند مقایسه این دو چهره در جزئیات، متفاوت خواهد بود. در ضمن در این نوشتار هر جا ارجاعاتی با عنوان «پیدایش»، «خروج»، «اعداد» و مانند آن آمده است، مراد اسفار تورات یا یکی از کتاب‌ها و رسایل عهد عتیق است.

## عهد، معانی و انحای آن

واژه «عهد» که در بحث حاضر، معنای خاص کلامی و تاریخی آن اخذ شده است، معانی دیگری هم دارد که اجمالاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم؛ به‌طور کلی «عهد»، حفظ کردن و نگاهداری از چیزی است که آدمی به حفظ و مراقبت از آن ملتزم گردیده و نیز عهد، التزام به هر چیزی است که از انسان‌ها قولاً و فعلاً صادر می‌شود.

در اصطلاح فقهی «عهد» پیمان و تعهد در برابر امری یا چیزی است که انسان وعده آن را داده است؛ البته میان «عهد» و «میثاق» تفاوت وجود دارد؛ زیرا «میثاق» تأکید بر همان عهد است و گفته شده که عهد، امری طرفینی، یعنی میان دو نفر است؛ در حالی که در میثاق، یک طرف وجود دارد و عهد شرعی، همانند نذر کردن است با تمامی شرایط آن و ذکر صیغه مربوطه که بنا بر اجماع فقها، التزام به لوازم آن، واجب شرعی است.

در اصطلاح عرفانی، عهد و پیمان حقیقی، همان عهد و پیمانی است که حق تعالی در «روز الست» و در ازل از ماسوای خود گرفت و این عهد تا ابد یا برجا است.<sup>۳</sup> از این منظر تمامی حوادث، رویدادها و نیز اقوال و احوالات آدمی، براساس همین عهد و پیمان ازلی، تفسیر و تأویل می‌شود. توضیح این‌که واژه و اصطلاح «الست» از واژگان قرآنی است که در فرهنگ اسلامی و در میان مفسران، محدثان، فقها، متکلمان، فلاسفه و عرفا مورد تعبیر و تفسیرهای گوناگون قرار گرفته است. این واژه که فقط یکبار در قرآن ذکر شده، در ضمن آیه ۱۷۲ سوره اعراف آمده است:

«وَ اِذْ اخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ ... اَلْسْتَ بِرَبِّكُمْ. قَالُوْا بَلٰی...»

و (بیاد آر) هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری (گواهی دادیم) تا مبادا روز قیامت بگویند، از این امر غافل بودیم.

نزد بسیاری از مفسران و عالمان علوم قرآنی، خطاب خداوند در ضمن واژه «الست»، متضمن همان پیمان و عهدی است که حضرت آدم (ع) و ذریه او مبنی بر عبودیت خداوند عالمیان منعقد گردیده است و در بسیاری از آیات قرآن کریم بدین پیمان اشارت رفته است. به عنوان مثال در آیه‌ای از قرآن کریم به این عهد و پیمان الهی اینچنین اشاره شده است:

«ما لکم لا تؤمنون بالله والرسول...»

و شما را چه شده که به خداوند ایمان نمی‌آورید و حال آن‌که پیامبر خدا، شما را به ایمان به پروردگارتان دعوت می‌کند و اگر مؤمن باشید، بی‌شک (خداوند) از شما پیمان گرفته است.<sup>۴</sup>

از ظاهر این آیات و مانند این‌ها برمی‌آید که خطاب خداوند در واقع همان جوهره و فطرت خداجوی انسان است که هیچ‌گاه از طلب حق او قرار به ربوبیت پروردگار خالی نبوده و گویی خمیره وجودی او با این معنا سرشته شده است. با این وصف «عهد الست» یا «روز الست» تعابیری است که به هنگام گرفتن پیمان و عهد الهی از انسان و فرزندان او اطلاق می‌گردد؛ اما در دیدگاه عرفا، «عهد الست» مویذ این معنا است که نفوس و ارواح خلایق

موجودات، قدیم و ازلی‌اند و روان‌ها پیش از بیکرها آفریده شده است. برخی از اهل عرفان این نظر را با حدیثی از پیامبر اکرم (ص) که در آن فرموده‌اند: «بی‌گمان خداوند ارواح عالمیان را هزاران سال (یا دو یا چهار هزار سال) پیش از اجسادشان بیافرید»، تئیسیت کرده و نتیجه می‌گیرند که حق تعالی در ازل با ارواح آدمیان پیمان بست؛ بنابراین مخاطب اصلی «الست بریکم» ارواح و نفوس مخلوقات بوده است.

همچنین برخی از علمای اهل سنت مانند «اسحاق بن رحیم» و «ابوهریره» و برخی از علمای شیعه مانند «شیخ صدوق» و «شیخ مفید» و نیز بیشتر اهل عرفان و در رأس آن‌ها «ابن عربی» قایل به آفرینش نخستین بوده و بنا بر حدیث نبوی معتقدند که ارواح آدمیان دو هزار سال قبل از آفرینش بدن‌های آن‌ها آفریده شده است. این ارواح، دارای عقل و ادراک هستند و خداوند قبل از آفرینش بدن‌ها از آن‌ها پیمان گرفته است. در این باره «ابن عربی» می‌گوید:

«آدمی روح کلی یا نفس واحده‌ای است که از آن، نوع انسان آفریده شده.»

چنان‌که قرآن کریم در سوره نساء و سوره اعراف می‌فرماید:

«هو الذی خلقکم من نفس واحده»

«اوست که شما را از نفس واحده‌ای بیافرید.»<sup>۵</sup>

حاصل آن‌که این نفس واحده، قبل از آفرینش بدن‌ها خلق شده، با عقل همسراه بوده و از این رو به دعوت و پیمان الهی پاسخ مثبت داده و پذیرفته است که بنده و فرمانبردار پروردگارش باشد.<sup>۶</sup>

در این زمینه تمثیلی نزد اهل ذوق و عرفان شایع شده که بر مبنای آن، فیض وجود الهی به نور خورشید و نفوس خلایق به ذرات معلق در هوا تشبیه شده است؛ بدین شکل که چون خورشید در فضایی تاریک از روزنی به درون آن بتابد، ذرات گرد و غبار پراکنده در هوا در پرتو نور خورشید هویدا می‌گردند؛ ذره‌هایی که حرکت آن‌ها در مسیر تابش نور آشکار است و گویی چرخ‌زنان و رقص‌کنان به آسمان رفته و به سوی خورشید در حرکت هستند. عرفا خورشید را رمز حقیقت (خداوند) و ذره‌ها را - که ظهور و پیدایی آن‌ها معلول تابش نور خورشید است - رمز ما سوی الله می‌شمارند و بر آنند همان‌گونه که ذره‌های ناچیز از پرتو تابش خورشید ظاهر می‌گردند، معشوق (خداوند) نیز در پرتو خورشید جمال خود، ارواح ذره‌وار انسان را ظاهر ساخته و به تعبیر دینی و فلسفی، آن‌ها را بیسافرید و ارواح در صورت ذره‌ای در هوای او به رقص آمدند.<sup>۷</sup>

برخی از مفسران و نیز گروه فراوانی از اهل سنت و جماعت، همچنین برخی از اخباریان شیعه با طرح نظریه‌ای موسوم به «نظریه عالم ذر» تفسیری ظاهری از آیه میثاق به عمل آورده و تعابیری همانند «اخذ ذریه» و «اشهاد» را درباره «الست ربکم» عرضه می‌دارند. بر این اساس، در وادی نعمان، کنار سرزمین عرفات (طبق عقیده ابن عباس) یا در محلی به نام «دهناء» در سرزمین هند، آن جایی که حضرت آدم (ع) از آسمان به زمین فرود آمد و یا به قول «کلبی» جایی در میان مکه و طائف، خداوند پشت آدم را بمالید و تمامی فرزندان و نسل او - که به تدریج تا پایان عالم زندگی خواهند یافت - به صورت ذره‌ها بیرون آمدند، بدین ترتیب که نخست دست بر پهلوی راست آدم کشید و ذره‌های سپید بسیار که به مروارید مانند بودند، به در آوزد (= اصحاب یمین) و گفت که اینان نیکبخت و اهل بهشت‌اند؛ سپس دست بر پهلوی چپ آدم کشید و ذره‌های بسیار بیرون آورد (= اصحاب شمال) و فرمود که ایشان تیره‌بختان و اهل دوزخ‌اند. آن‌گاه ذره‌ها را مخاطب ساخته و فرمود: «ألست برکم؟» یعنی آیا من خدای شما نیستم؛ همان خدای یگانه‌ای که پیامبران را می‌فرستد تا عهد او را به شما بیاموزند و با شما پیمان بندند و برای شما کتاب‌ها می‌فرستند تا راهنمایان باشند.<sup>۱</sup>

همان‌گونه که گفته شد بسیاری از اهل حدیث، اخباریان شیعه و نیز علامه مجلسی (ره) به نظریه عالم ذر معتقدند. در میان روایاتی که از ائمه اطهار (ع) نقل شده نیز می‌توان قرائتی را یافت که مؤید دیدگاه مذکور باشد و نظریه عالم ذر را تأیید کند. در این میان، حدیثی موسوم به «حدیث ذر» مورد استناد بیشتر آن‌ها قرار گرفته است.

در میان متکلمان نیز «روز الست» و پیمان الاهی تعبیری خاص یافته است. بیشتر معتزلیان و نیز بسیاری از متکلمان امامیه شیعه، مراد از اخذ ذریه را بیرون آمدن ذره‌ها از پشت آدم نمی‌دانند؛ بلکه از نظر آن‌ها، مراد از آن، آفرینش تدریجی فرزندان آدم در طول زمان تا پایان جهان است و این خلق تدریجی است که در علم خداوند به شکل قبلی و اجمالی ظهور یافته است.

اما بنابر نظر اشاعره، آدمی دارای چهارگونه یا چهار مرتبه از حیات و ممات است:

الف. عالم ذر یا یوم‌المیثاق.

ب. عالم کنونی یا دنیا.

ج. عالم مرگ یا برزخ.

د. عالم آخرت یا قیامت.

در برابر این دیدگاه، و به استناد ظاهر آیه قرآنی، گفته شده است که طبق نص قرآنی، آدمی دارای دو حیات و دو ممات است: «احتینا اثنتین و امتنا اثنتین»<sup>۱۱</sup> در این باره «امام فخر رازی» به تفصیل به نقل و بررسی آرای متکلمان و محدثان پرداخته است.<sup>۱۲</sup>

## عهد در تورات

حکایت عهد و پیمان الاهی با انسان در کتب آسمانی ادیان ابراهیمی با اندکی اختلاف در جزئیات آمده است. نخست در تورات و در «سفر پیدایش» چنین ذکر شده است که خداوند به آدم ابوالبشر امر کرد در بهشت از همه درختان و میوه‌ها می‌توانی تناول کنی جز از «درخت معرفت» که اگر از آن خوردی، خواهی مرد؛<sup>۱۱</sup> سپس در ادامه حکایت تورات از فریب و اغوای شیطان سخن رفته است و این‌که بر اثر فریب مار (یا همان شیطان) نخست حوا و سپس آدم از میوه درخت ممنوعه (=معرفت) تناول کردند؛ در نتیجه این نافرمانی به رنج و الم فراوان و ابدی دچار شدند.<sup>۱۲</sup>

اگرچه این حکایت در انجیل و قرآن کریم نیز آمده است؛ ولی تنها در تورات است که درخت معرفت به عنوان «درخت ممنوعه» معرفی شده و علت خروج آدم و حوا از بهشت عدن را بیم خداوند از دانایی انسان به نیک و بد چیزها عنوان کرده است!

«و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردید،

اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند؛ پس

خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد...»<sup>۱۳</sup>

پس از این پیمان‌شکنی انسان و نافرمانی از دستور الاهی، دومین صورت عهد الاهی در داستان حضرت نوح(ع) تجلی می‌یابد؛ جایی که خداوند نه تنها با نوح و فرزندانش، بلکه حتی با تمامی حیوانات و جانداران روی زمین عهد خود را استوار ساخته و نوح را به سوار کردن بهایم و حیوانات بر کشتی خویش امر می‌کند و جملگی را از طوفان سهمگین نجات می‌بخشد.<sup>۱۴</sup>

اما سومین و مهم‌ترین پیمان الاهی با انسان در جریان داستان حضرت ابراهیم(ع) است که از نظر تورات، ابراهیم همان «پدر امت‌ها» می‌است که وارث سرزمین کنعان خواهند شد، در آن‌جا مستقر شده و تا ابد مالک آن خواهند بود.<sup>۱۵</sup> تفصیل پیمان اخیر خداوند با انسان و استمرار آن در فرزندان و ذریه ابراهیم را به‌زودی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

در اناجیل به طور خاص و در «عهد جدید» به طور عام نیز از دو پیمان الاهی سخن رفته است. نخست پیمان خداوند با ابراهیم(ع) و دیگری با داود نبی(ع) که در اولی وعده اعطاء و

مالکیت سرزمین موعود داده می‌شود و در دومی، وعده پادشاهی و سلطنت بر طوایف و امت‌ها داده شده است. مقایسه محتوا و مضامین عهد الاهی در دو مجموعه «عهد عتیق»<sup>۱۶</sup> و «عهد جدید»<sup>۱۷</sup> خود بحث مستقلی است که به فراهم کردن مقدمات خاص نیاز دارد؛ ولی آن‌چه به اجمال می‌توان گفت این است که به نظر می‌رسد آن‌چه در عهد جدید در این باره آمده تمام - یا دست‌کم بخش عمده‌ای از آن - برگرفته از مضامین عهد عتیق است؛ به‌گونه‌ای که مفاهیمی مانند «سرزمین موعود»، «ارض مقدس» و «سلطنت داود» که به وفور در عهد عتیق آمده است، با اندک اختلافی در دومین مجموعه تکرار شده و گاه عین عبارات و جملات در هر دو کتاب منعکس شده است.<sup>۱۸</sup> در سایر ادیان و آیین‌ها نیز صورتی از این پیمان و عهد انسان با مبادی الوهی و ماورایی وجود دارد که وجه مشترک آن‌ها نخست نقش و جایگاهی است که در کل حیات بشر و شوونات فردی و اجتماعی وی ایفا می‌کند و دوم، این که این پیمان جنبه ابدی و جاودانه دارد؛ و به‌گونه‌ای که گذشت حوادث ایام و احوالات دهر در اعتبار و قوام آن تأثیری نمی‌گذارد؛ اما در این مقال با توجه به محدوده بحث فقط به روایت عهد عتیق در این باره بسنده می‌کنیم و بررسی شکل‌های دیگر عهد الاهی نزد متون و فرهنگ‌های دینی را به مجال دیگر وامی‌گذاریم.

### میثاق الاهی در عهد عتیق

لفت عبری معمول برای عهد و پیمان، واژه «بریت»<sup>۱۹</sup> است که در ضمن دو واژه «edut» و «alah» نیز در فرهنگ عبری برای مفهوم عهد و پیمان ذکر شده است. اصطلاحات مربوط به معنای عهد و پیمان در زبان‌های آرامی قدیم، اکدیسان، فنیقی‌ها و هیتی‌ها اشاره ضمنی به سوگندی دارد که در معاهده‌ها و قراردادهای فی‌مابین ادا می‌شده است. ضمناً اصطلاحات «berit» و «alah» غالباً به همراه یکدیگر آمده و به معنای نوعی سوگند الزام‌آور بوده است؛<sup>۲۰</sup> همچنین در برخی سنت‌ها به اصطلاحی با عنوان «قطع عهد» بر می‌خوریم و آن عبارت بوده از انجام کار یا عملی خاص که به هنگام بستن عهد و پیمان مرسوم بوده است.

معنای واژه اخیر چنین است که در برخی فرهنگ‌ها رایج بوده که گاو جوانی را به دو قطعه تقسیم کرده، پاره‌ای از آن در طرفی و پاره‌ای دیگر را در طرف مقابل قرار می‌دادند و عهد کنندگان از میان این قطعه‌ها عبور می‌کردند. این عمل، طرفین معاهده و پیمان را ملزم به رعایت مفاد پیمان کرده، و یا اینکه این عمل به معنای ضمانت تحقق مفاد و پیمان منعقد شده تلقی می‌شد. این موضوع در عهد عتیق در ضمن داستان حضرت ابراهیم و در جایی که

حیواناتی را برگرفته و گوشت آن‌ها را دوباره می‌کند، آمده است.<sup>۲۱</sup> در واقع این عمل درسی پرسش حضرت ابراهیم (ع) از خداوند است که می‌پرسد: «خداوند چگونه بدانم که وارث آن (= سرزمین کنعان) خواهم بود؟» بر او تکلیف شده و پس از انجام این عمل، گویا وی به وقوع و تحقق وعده الهی اطمینان می‌یابد.<sup>۲۲</sup> جزئیات بیشتر موضوع را بزودی مورد ملاحظه قرار خواهیم داد؛ اما اجمالاً در این جا متذکر می‌شویم که در سنت عبرانی، قربانی کردن از ویژگی‌ها و لوازم پایبندی به عهد رایج بوده و حتی صورت‌های شگفت‌آوری از قبیل: ذبح قربانی و پاشیدن خون آن به مذبح و حتی محراب بیت المقدس در میان آنان شایع بوده است. در یهودیت معاصر نیز شکل‌های دیگری از قربانی کردن با مراسم خاص آن مشاهده می‌شود. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد. نخستین عهد و پیمان الهی در عهد عتیق، عهد و پیمانی است که خداوند با آدم ابوالبشر منعقد کرد؛ و البته این عهد، معنا و تعبیر خاصی دارد که با معنای رایج آن تفاوت می‌کند؛ ولی این عهد در زمان‌های بعد به شکل‌های گوناگون نزد اقوام دیگر و انبیای بنی اسرائیل ظهور می‌یابد:

«... پس خداوند آدم را گرفت و در باغ عدن گذارده تا کار آنرا انجام داده و آنرا محافظت نماید و خداوند آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت تناول کن؛ اما از درخت معرفت نیک و بد نخوری؛ زیرا روزی که از آن خوردی، خواهی مرد...»<sup>۲۳</sup>

در فقراتی دیگر از تورات، به ویژه «سفر پیدایش» این جریان با اندکی تفاوت تکرار شده و درباره میوه درخت معرفت نیز تعبیرها و تأویل‌های گوناگونی ارائه شده است. از باب مقایسه باید گفت که در قرآن کریم نیز موضوع منع آدم ابوالبشر از خوردن میوه‌ای خاص را به صراحت مشاهده می‌کنیم و بیشتر مفسران بر مبنای روایات و احادیث موجود، این میوه را گندم، سیب، انجیر و مانند آن ذکر کرده‌اند: «و لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین»<sup>۲۴</sup>

اما در این میان نکته دارای اهمیت آن است که در عهد عتیق، درخت یاد شده به درخت معرفت وصف شده است، آن‌هم معرفت به نیک و بد؛ پرسش این‌جا است که چرا خداوند به‌عنوان منبع فیض و حکمت و معرفت، باید آدمی را از دست‌یابی به منابع علم و دانایی منع کرده باشد و آیا این مطلب با کمال و ربوبیت الهی می‌تواند سازگار باشد یا خیر؟ خداوند به‌عنوان نخستین معلم و هدایت‌گر انسان، آدمی را به علوم و معارفی مجهز ساخت که حتی فرشتگان الهی نیز از آن علوم بی‌بهره ماندند و در واقع این آدم بود که معلم فرشتگان شد و این آدم بود که پس از تعلیم الهی (علم آدم الأسماء کلها)<sup>۲۵</sup> و در واقع آراسته شدن به معرفت ربوبی، مکلف به اجرای اوامر و دوری جستن از نواهی شد؛ زیرا هدف غایی، سعادت و تعالی



بشر بوده است؛ و البته به پشتوانه همین معرفت، معرفتی که سجده و تعظیم فرشتگان الاهی را سبب شده است.<sup>۲۶</sup> بنابراین باید گفت عهد و پیمان الاهی شایسته آن است که در مسیر رشد و تعالی آدمی قرار گیرد، نه محروم کردن او از علل و اسباب سعادت و در این جهت است که بعثت انبیا نیز معنای واقعی خود را می‌یابد.

اما باز گردیم به انعکاس عهد الاهی در عهد عتیق؛ پس از پیمانی که خداوند با آدم و حوا در آغاز خلقت می‌بندد و او را به پرهیز از درخت معرفت و عدم استفاده از میوه آن فرا می‌خواند، نوبت به پیامبری دیگر از پیامبران خدا می‌رسد که مخاطب پیمان الاهی واقع می‌گردد. این پیامبر، حضرت نوح(ع) است و درباره او چنین آمده است:

«و خدا، نوح و پسران او را خطاب کرده و گفت: اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریه شما استوار سازم»<sup>۲۷</sup>

در عهد عتیق، جزئیات پیمان اخیر چندان روشن نیست و به نظر می‌رسد مضمون این پیمان، پرستش و عبودیت خداوند و پیروی از دستورات و احکام الاهی باشد؛ اما عهد عتیق هرچه قدر درباره این پیمان به اجمال سخن گفته، ولی در زمینه سومین پیمان و عهد الاهی به تفصیل و با ذکر جزئیات سخن رانده است. جریان این عهد و محتوای آن بیش از همه در «سفر پیدایش» مورد توجه و تفصیل قرار گرفته است.

با توجه به ساختار اعتقادی و قومی یهود، مرکز ثقل عهد الاهی در تورات، پیمانی است که با ابراهیم(ع) منعقد گردیده، پیمانی که هم متضمن سرنوشت و تقدیر نسل‌های پس از اوست، و هم در بردارنده تکالیف و مسوولیت‌های جوامع و اقوام بعد از وی می‌باشد:

«و چون ابرام نودونه ساله بود، خداوند بر وی ظاهر شده گفت: من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست و ترا بسیار کثیر خواهم گردانید، آن‌گاه ابرام بروی در افتاد و خدا به وی خطاب کرده و گفت، اما من، اینک عهد من با توست و تو پدر امت‌های بسیار خواهی بود.»<sup>۲۸</sup>

بنابر روایت عهد عتیق، نام ابراهیم نیز به سبب همین وعده الاهی - یعنی ظهور نسل‌ها و امت‌های عدیده - بر وی نهاده شده:

«و نام تو پس از این ابرام خوانده نشود، بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود؛ زیرا که ترا پدر امت‌های بسیار گردانیدم.»<sup>۲۹</sup>

و تأکید بر آن است که از ذریه او پادشاهان و صاحبان ملک و سلطنت پدید خواهند آمد.

«ترا بسیار بارور نمایم و امت‌ها از تو پدید آوردم و پادشاهان از تو به‌وجود آیند و عهد خویش را در میان خود و تو و ذریت بعد از تو استوار گردانم که تسلاً بعد نسل عهد جاوه‌انی باشد تا تو را و ذریت تو را بعد از تو خدا باشم.»<sup>۳۰</sup>

اما نکته اساسی پیمان اخیر در آیه بعدی ظاهر می‌شود:

«و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم و خدای ایشان باشم.»<sup>۳۱</sup>

از این پس هرچه درباره عهد و میثاق الاهی در تورات و سایر مکتوبات عهد عتیق آمده است، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم به این وعده الاهی، یعنی اعطای سرزمین کنعان به ابراهیم و ذریه او یعنی یعقوب، اسحاق، موسی و به‌ویژه بنی‌اسرائیل باز می‌گردد. هنگامی که خداوند ابراهیم را از سرزمین اورکلدانیان<sup>۳۲</sup> خارج و او را به نوعی به مهاجرت قومی دعوت می‌کند، در واقع وعده اسکان و استقرار در سرزمین کنعان<sup>۳۳</sup> را به وی می‌دهد؛ وعده‌ای که بارها در تورات و سایر نوشته‌های عهد عتیق مورد استناد و ارجاع قرار گرفته است. ظاهراً پس از پرستش خداوند، بزرگ‌ترین عطیه و موهبت الاهی در این جا، همان وعده سرزمین است که اندیشه نجات یهودیت بر همین معنای استقرار در سرزمین موعود استوار است؛ اما تحقق وعده الاهی مشروط به شرایطی است که از جمله آن، اجرای اوامر الاهی و اطاعت از دستورات او است و از مهم‌ترین این اوامر، انجام «عمل ختان» درباره فرزندان ذکور است که به‌عنوان نشان عضویت در قوم خداوند مغزقی شده است:

«پس خدا به ابراهیم گفت: و اما تو عهد مرا نگاه دار؛ تو و بعد از تو ذریت تو در نسل‌های ایشان، این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو (که) بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود.»<sup>۳۴</sup>

بدین ترتیب، هر پسری که متولد می‌شود، پس از هشت روز مختون می‌شود تا بتواند عهد الاهی را در پوست و گوشت خود حفظ کند.<sup>۳۵</sup> در واقع عمل ختان که در آغاز به‌عنوان نشانه طهارت و عبادت خداوند انجام می‌گرفت، تدریجاً به‌عنوان نشانه‌ای برای عضویت در «قوم برگزیده» تبدیل شد، چیزی که به مرور، «یهودیت» را به‌عنوان آیینی قومی و نه آیینی جهانی جلوه‌گر ساخت؛<sup>۳۶</sup> البته در برابر این نظر، عده‌ای از مفسران یهود برآنند که علت تغییر نام ابرام به ابراهیم (= پدر امت‌ها) آن بوده است که میراث ابراهیم - یعنی به زعم آن‌ها یهودیت - دینی جهانی است، نه این‌که اختصاص به قومی خاص داشته باشد.<sup>۳۷</sup> ولی همان‌گونه که در مجال دیگری اشاره خواهیم کرد، هم براساس متون مقدس یهودیان، و هم به استناد آثار و کتاب‌های

متعددی که نگاشته شده، عنصر قومیت و ملیت چنان در اندیشه یهودیت ریشه دوانده است که با حذف آن، بسیاری از آموزه‌ها و عقاید و حتی عملکرد پیروان این دین، در گذشته و حال معنا و مفهوم خود را از دست داده و به تناقضات عدیده‌ای خواهد انجامید.

در ادامه روایت عهد عتیق به چگونگی استمرار عهد الاهی در فرزندان ابراهیم بر می‌خوریم؛ یعنی آنچه از سوی اسماعیل و اسحاق به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابد و نقشی که این دو تن درباره تحقق وعده الاهی برعهده گرفته‌اند. بدون آن‌که بخواهیم در این‌جا دیدگاه کلامی - دینی موضوع را مورد توجه قرار دهیم، تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که در سنت دینی یهودیت و مسیحیت، هرچند هر دو فرزند ابراهیم - یعنی اسماعیل و اسحاق - گرامی داشته شده و برای هر یک مقامی عالی توصیف گردیده است، ولی در نظر این دو دین، وعده وراثت کنعان و برخوردارای از پیمان الاهی به واسطه اسحاق به نسل‌های بعدی منتقل شده و اسماعیل تنها منشأ اولاد و امت‌های بسیار واقع شده است:

«و اما در خصوص اسماعیل ترا اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم، دوازده ریس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به‌وجود آورم؛ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زاید.»<sup>۳۸</sup>

بدین ترتیب، ابراهیم و همسر سالخورده‌اش، پس از اسماعیل دارای فرزندی دیگر به نام اسحاق می‌شوند که خداوند از راه فرزند اخیر، وعده خود را تحقق داده و قوم برگزیده را در سرزمین موعود مستقر خواهد ساخت؛ بنابراین خداوند در آغاز با ابراهیم و سپس با اسحاق و فرزندش یعقوب عهد بست که فرزندان آنان را فراوان ساخته و سرزمین موعود - ارض کنعان - را به آنان بدهد و آنان نیز قوم خاص خداوند باشند؛ اما در تمامی قسمت‌های کتاب مقدس، تحقق وعده الاهی مشروط به این است که قوم از خداوند اطاعت کنند، اعمال صالح انجام داده و از منهیات اجتناب ورزند. در حقیقت دوره نسبتاً طولانی حرکت قوم اسرائیل از سرزمین مصر به سوی سرزمین کنعان، دوره آزمایش‌های مکرر این قوم است.<sup>۳۹</sup> ناگفته نماند که خود ابراهیم نیز در معرض امتحان و آزمون الاهی قرار می‌گیرد که مهم‌ترین جلوه آن، ذبح اسماعیل - و در عهد عتیق اسحاق - است که خود این جریان، منشأ برخی آداب و فرایض دینی در میان یهودیان قدیم و جدید واقع گردیده؛ به‌گونه‌ای که مراسم قربانی در معبد یهودیان و پاشیدن خون آن بر روی محراب و سپس مردمی که برای عبادت حاضر بودند، یکی از مهم‌ترین فرایض دینی یهودیان به‌شمار می‌آورد. به‌گونه‌ای که این عمل را سبب ارتباط و وحدت آحاد قوم و اتصال آن‌ها به خداوند تلقی می‌کردند.

«... در عهد عتیق، خداوند اغلب به عنوان نماینده برقراری ارتباط میان اولاد و فرزندان بامعبد اسرائیل است و این احتمال وجود دارد که قربانی کردن پایه و اساس همه آئین‌های قراردادی بین خدا و فرد یا افراد اسرائیل قرار گرفته باشد. این مسأله به‌ویژه در مورد پیمان ابراهیم و اسرائیل (موسی) در صحرائ سینا قابل توجه است...»<sup>۴۰</sup>

در بخش‌های بعدی، ضمن بیان فشرده‌ای از چگونگی شکل‌گیری قوم اسرائیل و حرکت تاریخی آنان، عملکرد و سلوک این قوم را در موقعیت‌های مختلف ملاحظه کرده و براساس مدارک و اسناد تاریخی — از جمله فقراتی از خود کتاب مقدس — تاریخچه رفتار سوء این قوم را در برابر نعمت‌ها و عطایای بزرگ الاهی و پیمانی را که در این راه با آنان بسته شده است، به نظاره خواهیم نشست.

### عهد الاهی و ظهور شریعت

اما مهم‌ترین و اصلی‌ترین صورت پیمان الاهی که در عهد عتیق به تصویر کشیده شده و در واقع مشعر بر کمال و تمامیت عهد الاهی است، آن پیمانی است که با حضرت موسی (ع) در کوه سینا بسته شده است و بر مبنای آن، خدای قوم یهود (=یهوه) در مقابل فرمانبرداری و اطاعت قوم از او امرش، آنان را به شکوه، جلال، مکننت، دولت و ریاست بر کل عالمیان خواهد رساند. با این وصف، پیمان اخیر از سوی استمرار همان عهدی است که با ابراهیم و فرزندان او بسته شده و از سوی عهدی است که تا ابد متوجه قوم خاص خداوند خواهد بود:

«... و خدا به موسی خطاب کرده و یرا گفت: من یهوه هستم و بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب بنام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن بنام خود یهوه در نزد ایشان معروف نگشتم و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم که زمین کنعان را بدیشان دهم؛ یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند.

و من نیز چون ناله بنی اسرائیل را که مصریان، ایشان را مملوک خود ساخته‌اند شنیدم، عهد خود را پیاد آوردم؛ بنابراین بگو من یهوه هستم و شما را از زیر مشقت‌های مصریان بیرون خواهم آورد و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم و شما را به بازوی بلند و داوری‌هایی عظیم نجات دهم و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید و شما را خدا خواهم بود و خواهید دانست که من یهوه هستم خدای شما که شما را از مشقت‌های مصریان بیرون آوردم و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم. پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.»<sup>۴۱</sup>

در آیات یاد شده علت بعثت حضرت موسی، نخست مباحثی است که با ابراهیم (ع) بسته بود که زمین کنعان را به فرزندان او ببخشند؛ دوم آن که رنج و سستی بود که بنی اسرائیل از دست مصریان می کشیدند و باعث شد تا خداوند به وعده خویش عمل کند.

و آن‌ها را از زیر رنج و مشقت‌هایی که می کشیدند، خارج سازد و سرزمین موعود را به آن‌ها اعطا کند تا از این وضعیت فلاکت‌بار نجات یابند.<sup>۴۲</sup>

مکاشفاتی که برای موسی (ع) رخ داد، هم در قرآن، هم در تورات بیان شده است، شعله‌ور شدن بوته بدون سوختن، ندای خداوند به او و مقدس خواندن آن مکان و امر به بیرون آوردن کفش‌ها، معرفی کردن خداوند خود را به عنوان خدای قادر متعال و دستور به رفتن نزد فرعون و اجرای فرمان الهی و ... از مواردی است، که قرآن و تورات اتفاق نظر دارند؛ البته موارد اختلاف روایت در عهد عتیق و قرآن کریم در این باره را نیز نباید از یاد برد، چنان‌که تصویر خداوند و پیامبر او موسی در عهد عتیق با آنچه در قرآن کریم آمده است، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارد که مجال پرداختن به آن در این نوشتار نیست.<sup>۴۳</sup> باری، همان‌گونه که قبلاً گفته شد، عهد اخیر همراه با ذکر دستورات و احکامی است که خداوند، موسی و قومش را به مراعات و عمل بدان‌ها امر کرده و در واقع این دستورات که موسوم به احکام عشره (=دستورات ده‌گانه) است، سر منشأ بسیاری از احکام و فرایض دینی یهود در طول تاریخ قرار گرفته است:

«من یهوه هستم، خداوند تو که تو را از مصر بیرون آوردم و از قید بندگی و بردگی برهاندم. من هستم خدای تو و تو را خدایانی دیگر غیر از من نیست، صورتی تراشیده و هیچ‌گونه تصویر و تندیس از آنچه که در آسمان‌ها و زمین و زیرزمین است، برای خود مساز آن‌ها را سجده مکن و به عبادتشان مپرداز ...»

نام خدای خود یهوه را به باطل بر زبان جاری مساز، چون یهوه، کسی را که نام او را به باطل برد، گناه‌کار خواهد شمرد. روز سبت را نگاه‌دار و آن را تقدیس نما، شش روز هفته را مشغول باش و هر کاری را که داری انجام بده، اما بر حذر باش که روز هفتمین سبت (استراحت) یهوه خدای توست ... پدر و مادر خود را احترام کن، قتل مکن، زنا مکن، به دزدی دست می‌لایی، بر همسایه‌ات به دروغ شهادت مده، به خانه همسایه خودت و به زن و برده‌اش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیز دیگر او طمع موزر.<sup>۴۴</sup>

اعتقاد عمومی در میان یهودیان آن است که احکام عشره‌ای که خداوند بر بالای کوه سینا و بر روی الواح سنگی به موسی (ع) وحی فرمود، جوهره تمامی احکام و فرایض دینی یهودیان

است و غیر از آن، دستور و حکمی خاص به موسی ابلاغ نگردد؛ در حالی که برخی دیگر، از جمله گروهی از عالمان یهودی برآنند که تعداد احکام و دستوراتی که به موسی وحی شد، ششصد و سیزده حکم بوده است؛ سیصد و شصت نهی و دویست و چهل و هشت (یا پنجاه و سه) امر.<sup>۴۵</sup>

بنابراین به نظر می‌رسد درباره تعداد احکامی که به موسی (ع) وحی شده است، در میان علمای یهود اختلاف نظر وجود دارد؛ ولی به هر روی از دیدگاه قرآن، الواح نازل شده بر موسی (ع) مشتمل بر جمیع احکام و دستوراتی بوده که مورد نیاز قوم او بوده است؛ بنابراین نقص و کاستی در آن مشاهده نمی‌شده است.

پس عهد خداوند با قوم موسی در دو مرحله اتفاق می‌افتد: نخست به هنگام خروج آنان از سرزمین مصر و دوم به هنگام توقف در وادی سینا و بر فراز کوه. اولی در منطقه‌ای به نام «حوریب» و دومی در محلی به نام «موآب».

«یهوه خدای ما با ما در حوریب عهد بست، خداوند این عهد را با پدران ما نه بست؛ بلکه با ما که جمیعاً امروز در این جا زنده هستیم.»<sup>۴۶</sup>

و همچنین:

«این است کلمات عهدی که خداوند در زمین موآب به موسی امر فرمود که با بنی اسرائیل ببندد، سرای آن عهد که با ایشان در حوریب بست.»<sup>۴۷</sup>

بر مبنای نص و تورات و سایر فقرات مربوطه در عهد عتیق (مانند مکتوبات و کتب انبیا)، عهدی که با موسی بسته می‌شود، محتوایی کاملاً قومی و نژادی دارد و قابل تسسری به سایر اقوام و ملل نیست، چنان‌که این عنصر قومی، ملی و نژادی در سایر عرصه‌های فکری و عملی تاریخ یهود — و به‌ویژه در زمان حاضر — نمود یافته است:

«تا در عهد یهوه خدایت و سوگند او که یهوه خدایت امروز با تو استوار می‌سازد، داخل شوی، تا ترا امروز برای خود قومی برقرار دارد و او خدای تو باشد، چنان‌که به تو گفته است و چنان‌که برای پدران تو ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است.»<sup>۴۸</sup>

و نیز:

«... ای فرزندان یعقوب برگزیده او، یهوه خدای ماست، داورای او در تمامی جهان است، عهد خود را یاد می‌دارد تا ابد الآباید و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است، آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است و آن را برای یعقوب فریضه‌ای استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی و گفت که زمین کنعان را بتر خواهیم داد، تا حصه میراث شما شود.»<sup>۴۹</sup>

و همچنین:

«خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسراییل و خاندان یهودا، عهد تازه‌ای خواهم بست، نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم؛ زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آن که خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم، اما خداوند می‌گوید اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسراییل خواهم بست، شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن‌را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.»<sup>۵۰</sup>

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بنا بر تصریح کتاب مقدس آن‌که میان دو پیمانی که خداوند به واسطهٔ موسی (ع) با قوم او بسته، پیمان نخستین از سوی قوم مراعات نشده است و عهد الاهی را شکسته‌اند و دوم، هر دو عهد محدود به قلمرو فرزندان یعقوب یا همان بنی‌اسرائیل است که به اصطلاح رایج در میان یهودیان، همان قوم برگزیدهٔ خداوند هستند. پرسشی که در این مقطع قابل طرح است، این است که آیا قومی که تنها در زمان حیات موسی چندین بار عهد و پیمان خود را نقض کرده و بارها پس از موسی و در زمان پیامبران بنی‌اسرائیل این عهد شکنی را تکرار کرده است، چگونه می‌تواند قوم مخصوص و برگزیدهٔ خدا باشد و آیا چنین قومی می‌تواند شایستگی اجرا و تحقق وعدهٔ خداوند را بر روی زمین داشته باشد یا خیر؟ بدین پرسش در بخش‌های بعدی خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر در همین زمینه، عنصر قومی و نژادی در باورهای یهودیت چنان است که به استناد فقراتی از عهد عتیق اول آن‌که غایت وعدهٔ الاهی، همانا استقرار مردمانی خاص در سرزمین کنعان یا سرزمینه موعود است و دوم، سرزمین مورد نظر، میراث کسانی خواهد بود که به نژاد و قومی خاص تعلق دارند:<sup>۵۱</sup>

«... (خداوند) به ابرام گفت: این وارث تو نخواهد بود؛ بلکه کسی که از صلب تو درآید، وارث تو خواهد بود.»

و نیز:

«در آن روز خداوند با ابرام عهد بست و گفت: این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده‌ام.»<sup>۵۲</sup>

مصادیق و نمونه‌هایی از این دست را به وفور می‌توان در آیات و فقرات عهد عتیق مشاهده کرد و جالب آن‌که همین فقرات توانسته است اسباب تاریخ‌نویسی و در واقع بایدگفت تاریخ‌پردازی قوم یهود را فراهم و براساس آن، حقانیت و مشروعیت خویش را در تصرف و

تملك غاصبانة سرزمين فلسطين موجه سازد؛ حتی فراتر از این، امکان ادعای مالکیت سرزمین‌هایی فراتر از فلسطین اشغالی را برای دولت اشغالگر فراهم گرداند! جالب‌تر آن‌که پشتوانه بسیاری از این دعای و رفتارهای سیاسی مبتنی بر آن، همین استنادات و ارجاعات به کتاب مقدس بوده و هست، اما مستنداتی که هم به لحاظ تاریخی قابلیت نقض آن وجود دارد، هم می‌توان تعارض آن‌ها را با روح دعوت و دین الهی نشان داد، برای فهم بهتر موضوع کافی است تبلیغات، عملکرد و رفتار سیاسی — اجتماعی یهودیت رسمی در یکصد ساله اخیر، به‌ویژه کارنامه دولت اسرائیل در پنجاه سال اخیر مرور شود تا به‌درستی زوایای آشکار و پنهان تأثیرات این تحریف و استحاله بزرگ در دین خداوند در جای‌جای این عالم روشن شود. فزاینده‌ای از مبادی نظری و فکری از جریانی موسوم به «صهیونیسم» و «یهودیت بنیادگرا» را در پایان این نوشتار ملاحظه خواهید کرد. با این وصف می‌توان نتیجه گرفت که عنصر قومیت در یهودیت، با عنصر دیانت چنان آمیخته شده است که گویی ملاحظه هر یک از آن‌ها به نحو مجرد و مستقل امکان‌پذیر نمی‌باشد و مبنای تاریخ‌نگاری یهود و همین آمیختگی در عنصر دیانت و قومیت استوار شده است.

گروهی از محققان بر این اعتقادند که هرچند یهودیت رسمی می‌کوشد از جریان عهد الهی با ابراهیم و موسی (ع) چنین استنتاج کند که مخاطب این عهد، قوم و ملیتی خاص هستند، ولی در عین حال قراین متعددی در کتاب مقدس وجود دارد که خلاف این ادعا را اثبات می‌کند و در واقع دلایل مربوط به یهودیت کلاسیک، ضعیف و قابل نقض است. مهم‌ترین قرینه‌ای که می‌توان در این باره بدان استناد کرد، همان عمل ختان به‌عنوان نشانه درآمدن به قوم خاص و برگزیده خداوند است؛ بدین معنا که چون این عمل به‌عنوان ورود هر کس، از هر قبیله و نژاد به آن ملت مورد نظر توصیف شده است؛ بنابراین کسانی هم که از ذریه رئیس قوم، یعنی ابراهیم (ع) نیز نباشند، می‌توانند به این پیمان الهی پیبوندند؛ یعنی این پیمان، ضمن آن‌که قومی هست، اما محدود به قومی خاص نمی‌شود و می‌تواند تمامی اقوام و آحاد را در برگیرد؛ بنابراین در اصل، پیمان و عهد الهی، پیمانی جهانی و فراگیر است که از یک‌سو آنان که با انجام این عمل، آمادگی خود را برای ورود در اطاعت خداوند اعلام می‌کنند، داخل در قوم خداوند می‌شوند و از سوی دیگر، هر کس که از انجام این عمل سر باز زند، از قوم و اطاعت الهی خارج می‌شود.

با این وصف، فراگیر بودن و ویژگی جهانی دین حنیف ابراهیمی (ع) و در حقیقت تمامی ادیان الهی اثبات می‌شود؛ هرچند یهودیت مدعی است که شریعت موسوی اختصاص بدان‌ها دارد و از محدوده ملی — نژادی آن‌ها خارج نتواند شد؛ ولی از آن‌جا که عهد طور سینا



استمرار همان عهد الاهی با ابراهیم(ع) است — چیزی که حتی عهد عتیق نیز بدان اعتراف دارد — و به عبارت دیگر تحقق وعده الاهی و پیمانی که خداوند با ابراهیم درباره بخشیدن میراث سرزمین کنعان به فرزندان او در عهد طور سینا نیز جلوه گر شده است. ناچار ادعای یهودیت درباره جنبه قومی این عهد و پیمان قابل اثبات نمی باشد. قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«و لقد كتبنا فی الزبور ان الارض یرثها عبادی الصالحون»<sup>۵۳</sup>

و ملاک وراثت زمین در این جا، بندگان صالح و نیکوکار خداوند بیان شده است، نه قوم یا ملیتی خاص.

### پی نوشت ها:

۱. البته آشیل با توانایی خاصی می کوشد تا پرومته را منجی عالم معرفی کرده و مصالحه او با زئوس را در مسیر خیر و نیکی انسان ها توجیه کند.
۲. پیدایش، ۲۹/۳۲.
۳. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۳۸۵.
۴. حدید: ۸.
۵. اعراف: ۱۸۲.
۶. نگاه کنید به تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۹.
۷. مدخل عالم ذر به نقل از دائره المعارف تشیع، ج ۲، ص ۳۱۲.
۸. بنگرید به: طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۵ فارسی، ص ۱۲۱.
۹. مؤمن: ۱۱.
۱۰. رازی امام فخر، «تفسیر کبیر» ج ۲، ص ۴۸.
۱۱. پیدایش، ۱۵/۲ - ۱۷.
۱۲. همان، ۴/۳ - ۲۴.
۱۳. همان، ۲۲/۳ - ۲۳.
۱۴. همان، ۸/۹ - ۱۷.
۱۵. همان، ۱/۱۷ - ۹.

16. Old Testament(O.T)

17. New Testament (N.T)/

۱۸. نگاه کنید به: W.R.Browning, A Dictionary of the Bible Oxford University

ذیل واژه های همچون: David, Canaan...

۱۹. برگرفته از دائره المعارف Judaica، ج ۵، ص ۱۰۱۲، واژه Conventant.

۲۰. قاموس کتاب مقدس، ص ۶۹۱.

۲۱. پیدایش، ۹/۱۵ - ۲۰.

۲۳. پیدایش، ۱۷ - ۱۵ / ۲.

۲۴. بقره: ۳۵.

۲۵. بقره: ۳۱.

۲۶. بقره: ۳۴.

۲۷. پیدایش، ۸/۹ - ۱۰.

۲۸. همان، ۱/۱۷ - ۵.

۲۹. همان، ۵/۱۷ - ۶.

۳۰. همان، ۶/۱۷ - ۸.

۳۱. همان، ۹/۱۷.

۳۲. ناحیه‌ای در جغرافیای قدیم، واقع در جنوب بین‌النهرین و حد فاصل ایلام و بابل که گفته می‌شود محل تولد حضرت ابراهیم (ع) بوده است.

۳۳. ناحیه‌ای وسیع حدفاصل رود اردن، مرز سوریه و صحرای سینا.

۳۴. پیدایش، ۱۱/۱۷.

۳۵. همان، ۱۳ - ۱۵.

۳۶. اِپستین، ص ۱۶.

37. The Jewish Religion, Oxford university, 1995. P 68.

۳۸. پیدایش، ۲۱/۱۷ - ۲۲.

۳۹. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، یهودیت، ص ۵۶.

۴۰. هاستینگ، دائره‌المعارف دین، ج ۱۴، ص ۲۲۳.

۴۱. خروج، ۳/۶ - ۹.

۴۲. نگاه کنید به: خروج، باب بیستم به بعد.

۴۳. برای نمونه می‌توان به منابع آخر نوشتار درباره انعکاس الوهیت خداوند و عصمت پیامبران در تورات و قرآن کریم مراجعه کرد.

۴۴. خروج، ۲/۲۰ - ۱۸.

۴۵. کهن، ۱، گنجینه‌ای از تلمود، ص ۹۷.

۴۶. تثنیه، ۴۲/۵.

۴۷. تثنیه، ۱/۲۹ - ۲.

۴۸. تثنیه، ۱۲/۲۹ - ۱۴.

۴۹. مزامیر، ۶/۱۰۵ - ۱۲.

۵۰. ارمیای نبی، ۳۱/۳۱ - ۳۴.

۵۱. پیدایش، ۵/۱۶.

۵۲. همان، ۱۹.

۵۳. انبیاء، ۱۰۵.